

مفهوم کودکی در عصر پوئتیک^(۱)

جعفر قربانی

و شناختی کودک هم قابل پیگیری است. از این منظر، شاید چندان بی ربط نباشد اگر هزاره‌های گذشته تاریخ بشری را «کودکی تاریخ بشری» بدانیم و درصدد کشف شباهت‌های میان این دو نوع «کودکی»، برآییم.

سعی نگارنده بر این است تا در این نوشته، با مقایسه نکاتی چند از آرا و اندیشه‌های فلسفی یونان باستان، با خصوصیات نظام شناختی حاکم بر ذهن کودک، به جست و جوی این شباهت‌ها برآید.

پیاژه در تحقیقات و مطالعات خود، بر این بود تا از چند و چون و کم و کیف تحولات شناختی کودک آگاهی یابد و دریابد که «جهان در تصور کودک»^(۱) چگونه است. کوشش خستگی‌ناپذیر او در حوزه شناخت شناختی در نظام روانی کودک که حدود نیم‌قرن به طول انجامید، به شکل‌گیری و تأسیس «مؤسسه شناخت‌شناسی ژنتیکی» در ژنو منجر گردید. این مؤسسه، متشکل از سرآمدان حوزه‌های مختلف علوم از جمله فیزیک‌دانان، زیست‌شناسان، شناخت‌شناسان، فلاسفه و... است. بنا به اطلاعات و منابع اندکی که در زبان فارسی وجود دارد، برخی از موضوعاتی که به طور عمده، مورد توجه محققان این مؤسسه است، عبارتند از: چگونگی تشکیل شناخت‌ها در کودک، چستی تحلیل تاریخی و انتقادی از مفاهیم علمی و مقایسه وجوه اشتراک تحولات روانی «نوعی» و «فردی»^(۲).



بنا به اعتقاد پیاژه، سیر تحولات نوعی و فردی انسان از لحاظ شناختی، تا حدود زیادی با یکدیگر قابل مقایسه است. یعنی آنچه در طول تاریخ چند هزارساله بشری، در زمینه تحولات روانی به وقوع پیوسته، در گستره تحولات روانی

1. Poetic

۱. این عنوان، نام یکی از کتاب‌های پیاژه است.
۲. روان‌شناسی رشد، جمعی از مؤلفان، ص ۷۶.

می‌بردند و کمتر از حقیقت جویی و «حقیقت‌خواهی» نام می‌زدند. آن‌قدر در دل تاریخ عقب‌نشینی کرده‌اند که در جست و جوی آن‌ها، گاه به مرز اسطوره‌ها نزدیک می‌شویم. با وجود این، هنوز هم می‌توان شواهدی چند، دال بر وجود آن عوالم یافت و در نسیم عنبرآسای چنین تحقیقاتی، بوی آشنای دیرین را به مشام جان رسانید.

به طور مثال افلاطون، بارها در آثارش، از زمانه خود شکوه می‌کند و «زبان بازی»‌ها و سفسطه‌های سوفسطاییان را به باد انتقاد می‌گیرد. او از عصر و دوره‌ای یاد می‌کند که زبان یا لوگوس^(۴) برای همگان مقدس بود و کسی زبان به سخن نمی‌گشود، الا به حقیقت! این مفهوم شاید برای انسان امروزی، ناآشنا و غریب بنماید؛ چرا که در گفت‌وگوهای روزمره ما معنای اصیل واژه‌های بنیادین زبان، به سادگی، به نفع معناهای ظاهری، به دست فراموشی سپرده می‌شود. آدمی هنوز به این فکر نیفتاده که در راز و رمز این فرآیند، تعمق کند. «زبان، کلام بی‌پیرایه و والای خود را از انسان دریغ می‌کند. با این همه، ندای آغازین آن گنگ نشده، بلکه خاموش و بی‌صدا مانده است. هر چند

این نوشته که الهام گرفته از عناوین کلی تحقیقاتی مؤسسه شناخت‌شناسی است، در واقع، پیش درآمدی است برای ورود به این گونه مباحث و کسب اطلاعات بیشتر نسبت به تحقیقات و دستاوردهایی که در این زمینه انجام پذیرفته است.

امید است مترجمان ما از این حوزه مهم مطالعاتی غفلت نورزیده، در انتقال یافته‌های محققان مؤسسه شناخت‌شناسی ژنتیکی پیاز، همت کمارند.

۱- حقیقت و خطا در فلسفه باستان / راست و دروغ در نظام روانی - شناختی کودک

«انسان نمی‌تواند زندگی کند، مگر با اعتبار دادن به افسانه‌های منطقی. دروغ را شرط زندگی شمردن، بی‌گمان ایستادن در برابر احساس‌های ارزشی رایج است، به طرزی خطرناک. اما تنها فلسفه‌ای که چنین خطری کند می‌تواند گامی فراسوی نیک و بد نهد»^(۱)

۱-۱- تا قبل از تدوین اصول منطق، توسط ارسطو، یعنی زمانی که هنوز منطق (logic) از بطن زبان (Language) زایش نیافته بود، خطوط سیمای تاریخ بشری، شکل و حالت کودکی‌اش را از دست نداده بود. در این دوره (عصر موسوم به پیشامنتلی یا عصر پوئتیک و هزاره‌های قبل از سقراط)، هنوز دغدغه تمایز امر حقیقی از غیرحقیقی، بشر را به مرزبندی‌ها و فصل‌گذاری‌ها و بیرون کشیدنِ در حقیقت از دریای زندگی وادار نکرده بود. (چنان که نوشته‌های هومر و هزیود، همچون فصلی بر خدامحوری زبان^(۲)، از اولین رگه‌ها و ریشه‌های تخطی از بیان حقیقت و آلودن الوهیت زبان خبر دادند). هر چند آن گذشته روشن و آن اعصار سرشار و آدمیانی که از فرط نزدیکی با حقیقت، چون ماهیانی در بحر زندگی و در «زیست جهانی» موسوم به آشکارگی^(۳) به سر

۱. فراسوی نیک و بد، فردریک نیچه، قطعه ۴.

۲. تاریخ ادبیات یونان، ترجمه ابراهیم یونسی.

۳. در زبان یونانی، اصطلاح معادل حقیقت، Alethia است. اگر به کتب اصطلاح‌شناسی مراجعه کنیم، درمی‌یابیم که معنای تحت‌اللفظی این واژه، ناآشکار یا محجوب است. از آن جایی که پیشوند "A" در ابتدای این اصطلاح، معنای نفی دارد، بنابراین، معنای "Alethia" عبارت است از بی‌حجاب یا آشکار. به نقل از حکمای قبل از سقراط، اعصار بسیار دور که چهره لوگوس (حقیقت) بر همگان آشکار بود و کسی نب به سخن نمی‌گشود، مگر این که حقیقتی را بیان کند، به عصر آشکارگی (Alethia) موسوم بوده است.

۴. در زبان یونانی Logos به معنای حقیقت، جان جهان، زبان و... به کار می‌رفته است. فهم عمیق این واژه، مشروط به درک رابطه زبان و حقیقت و منطق، در نظر فلاسفه یونان باستان است.

کودک تمایز بین این دو مفهوم را دریافته، به مرتبه‌ای می‌رسد که می‌تواند به طور ارادی دروغ بگوید.

دروغ‌گویی، یعنی این‌که شخص به قصد گول‌زدن دیگران، خلاف واقع‌های را بیان کند. تمایل به تکذیب حقیقت، موضوعی است که کودک، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، آن را می‌شناسد و بعداً جزء واکنش‌های او می‌شود. در سال‌های اولیه زندگی، دروغ‌گویی کودک، به سبب قوه درک پایین و ناتوانی او در دنبال کردن سلسله مراتب مفاهیم و گفت‌وگوهاست. چون اولاً در این سنین، کودک نمی‌داند دروغ چیست و ثانیاً چون مجموعه لغات او محدود است، نمی‌تواند آن‌چه را که شنیده یا دیده است، عیناً بیان کند. هم‌چنین تا چهار و پنج‌سالگی، از جمله عوامل اساسی دروغ‌گویی، جنبه‌های تخیلی زندگی کودک است. در این سنین، کودک با علاقه و شوق بسیار، به شرح زندگی و تصورات خلاقانه، ولی خام و غیردقیق خویش می‌پردازد. (۴)

که آدمی به این خاموشی اعتنایی ندارد» (۱) لذا در این رهگذر، لازم به نظر می‌آید که گاه برای تفحص و تحقیق معانی اصیل و پنهان لغات، نگاهی به کتب اصطلاح‌شناسی بیندازیم و برای مثال، دریابیم که زبان (Language) هم ریشه و مشتق از لوگوس (Logos) یا جان جهان است. آن‌گاه بهتر می‌توانیم گوش جان‌مان را آماده شنیدن سخنان و مفاهیم اعصار گذشته تاریخ اندیشه کنیم و به هسته معنایی حکمت آن دوره و «اپیستمه» (۲) حاکم بر آن عصر نزدیک شویم. افلاطون و حکمای قبل از او چون هراکلیتوس، بر این اعتقاد بودند که روزگاری لوگوس یا زبان حقیقی، محل ظهور و تبلور پدیدارها بوده و کلمه کلمه آن زبان، دلالت‌های حقیقی داشته است. پس در یک تقسیم‌بندی کلی، تاریخ بشری را می‌توان به دوره پیشا منطقی و پسا منطقی قسمت کرد. در عصر پیشا منطقی، دغدغه تمایز حقیقت از خطاب مطرح نبوده است؛ چرا که در آن دوره، مردم با زبان حقیقی تکلم می‌کرده‌اند و تمایل به تکذیب حقیقت، وجود نداشته است.

به اعتقاد حکمای باستان، کسی که «اهل زبان حقیقی» باشد، اهل حقیقت نیز هست و سخن گفتنش، عین حقیقت گفتن است.

هراکلیتوس می‌گوید: تنها کسی «اهل زبان» است که اهل حکمت و دانایی بوده و از «هنر شنیدن» و گوش سپردن به سخن لوگوس، بهره کافی و وافی برده باشد. در غیر این صورت، به ورطه «صم بکم» فرو غلتیده و در زمره چهارپایان به حساب خواهد آمد. (۳)

۱-۲- براساس تحقیقات روان‌شناسان، مفهوم راست و دروغ که ساده شده همان مفاهیم کلاسیک حقیقت و خطاست، از ابتدا در ذهن و ضمیر کودک وجود ندارد. به اعتقاد آن‌ها، این مفاهیم تنها پس از گذشت چند سال از عمر کودک و تعامل و آشنایی او با دنیای بزرگسالان، ساخته و پرداخته می‌شوند و

۱. کترانی هایدگر تحت عنوان «ساختن، پاشیدن، اندیشیدن» در ۱۹۵۱، به نقل از کتاب «هرمنوتیک مدرن»، ترجمه بابک احمدی، مهران مهاجر، محمد نبوی.

۲. «منظور از اپیستمه (episteme) یا نظام دانایی، کل روابطی است که در یک عصر خاص، وحدت‌بخش کردارهای گفتمانی هستند که اشکال معرفت‌شناسانه علم را احتمالاً نظام‌های صوری را پدید می‌آورند. نظام دانایی، شکلی از معرفت یا نوعی عقلانیت نیست که با گذار از مرزهای علوم بسیار گوناگون، وحدت غالب یک موضوع، یا یک روح تاریخی و یا یک عصر را نشان دهد، بلکه مجموعه روابطی است که در یک عصر خاص می‌توان در علوم یافت؛ به شرط آن‌که این علوم را در سطح قساعده‌بندی‌های گفتمانی تحلیل کنیم.»

دیرینه‌شناسی دانش، میشل فوکو.

۳. جزوه درس اصطلاح‌شناسی فلسفی، دکتر بازوکی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.

۴. روان‌شناسی کودکان و نوجوانان استثنایی، دکتر بهروز میلانی فر، ص ۲۵۸.

یک نهاد و فن نشده»^(۲) و تفکر شخصی، جای تفکر جمعی و تخیل، جای اسطوره را نگرفته است. از دیگر پیامدها و لوازم فقدان تفکر شخصی و نظام‌های اندیشگی ریز و درشت، به موارد و شاخص‌های دیگر نیز می‌توان اشاره کرد: فقدان مفاهیم کمی دقیق، غلبه کل‌نگری، مبهم و چند معنایی بودن اصطلاحات، اهمیت نهادها و رمزارگی، استفاده از بیان تصویری و توصیفی به جای مفاهیم کلی و انتزاعی.

آشکار است که بین وجود شاخص‌های مذکور و فقدان نظام‌های مدون فلسفی، رابطه علیت متقابل برقرار است؛ لذا هر یک به نوعی، پیامد دیگری محسوب می‌شود.

۲-۲- امروزه پس از گذشت هزاران سال، فرهنگ انسانی بدین جا رسیده که «کودک آدمی، آدمی‌تر از آدمی است»^(۳) مطالعات شناخت‌شناسی تحولی کودک، به یافته‌هایی دست یافته که موجبات بهت و حیرت آگاهان روزگار را فراهم آورده است.

بخشی از این یافته‌ها از این قرارند که ماهیت تفکر و دید کودک نسبت به عالم، واجد کیفیات و خصوصیات نابی است که بی‌اغراق، به ماهیت تفکر و دید انسان در عصر و زیست بوم «آشکاری» پهلو می‌زند. برخورداری از «سادگی سترگ» و توانایی «دیدن» خود چیزها، فارغ از عینک رنگ‌ها و تخصص‌ها، پس از ظهور «ماشینیزم» در عالم انسانی، از پدیده‌های نایاب و گران‌قدر محسوب می‌شود. شهود و تفکر شهودی نیز که جزئی از عوالم عرفانی است و نوع خاص و

چنان که پیداست، کودک از بیان این گونه مطالب، قصد گول زدن دیگران را ندارد و از آنجایی که قصد دروغ گفتن، از مقدمات مفهوم دروغ‌گویی است، نمی‌توان تا این مقطع به معنی واقعی کلمه، دروغ را جزء زندگی کودک دانست. معمولاً با بالا رفتن سن، شبهه دروغ‌های تخیلی کمتر می‌شود و دروغ‌های واقعی جای آن را می‌گیرد؛ چون کودک درمی‌یابد که بین حقیقت و خطا، آشکارا و آگاهانه تمایز بگذارد. به عبارتی، در همان حال که از جهتی بزرگ می‌شود، از جهت دیگر، بزرگی‌های پنهانش را از دست می‌دهد.

۲- الهام در انسان باستانی / تفکر شهودی در کودک

«ذهن پیچیده، توانایی دریافت «حقیقت» را ندارد. چنین ذهنی از نعمت «سادگی سترگ» محروم است. ما از همان کودکی، یاد می‌گیریم که از شفافیت خود خارج شویم و خود را در تیرگی دیگران تار کنیم»^(۱)

۱-۲- اگر به متون فلسفی باقی مانده از اعصار قبل از سقراط، نگاهی بیندازیم، در می‌یابیم که تقریباً کلیه آثار حکمی آن دوره، منطوق است و شاید به همین دلیل آن دوره، به عصر پوئتیک یا شاعرانگی موسوم است. البته، بیشتر از قالب شعر، نگاه شاعرانه و شاعرانگی حاکم بر اپیستمه آن دوره است که به این نام مسما می‌بخشد.

چنان که گذشت، اساس حکمت آن دوره، بر الهام و شنیدن سخن لوگوس، عقل کلی یا جان جهان استوار بود. لذا شاعر یا حکیم، کسی بود که از هنر شنیدن برخوردار بود و صافی ضمیرش را چون آیینته‌ای مقابل خورشید حقیقت قرار می‌داد و حاصل دریافت و شنیده‌هایش را در اختیار دیگران می‌گذاشت.

اصولاً درهم شدن و آمیختگی فلسفه و شعر و فقدان منطوق و دستور زبان، حاکی از شرایطی است که به قول پل ریکور، «هنوز تفکر و فلسفه تبدیل به

۱. برای جوانان، کریشنا مورتی، ص ۴۰.
 ۲. نوشتار به مثابه مسئله‌ای پیش روی نقد ادبی و هرمنوتیک فلسفی؛ پل ریکور، به نقل از «هرمنوتیک مدرن».
 ۳. عبارت از کتاب «امیل»، اثر ژان ژاک روسو نقل شده است.

تا قبل از تدوین اصول منطق، توسط ارسطو، یعنی زمانی که هنوز منطق (logic) از بطن زبان (Language) زایش نیافته بود، خطوط سیمای تاریخ بشری، شکل و حالت کودکی اش را از دست نداده بود.

تمتیزی از تفکر بشری به شمار می‌آید، ریشه در دوره کودکی دارد.

مطابق تحقیقات پیاژه، کودک در ۲ تا ۴ سالگی، واجد تفکر و ماهیت شناختی خاص است که تفکر شهودی نامیده می‌شود. در این مرحله، درک و شناخت کودک از پدیده‌ها به صورت مستقیم، یعنی فارغ از قیود و قالب‌های ساختار فکری بزرگسالانه و هوش انتزاعی صورت می‌پذیرد. البته، هر چند توانایی‌هایی چون زبان‌آوری، انجام فعالیت‌های رمزی، ساختن تصاویر ذهنی و تقلید الگوی پنهان به شکل کاملاً ابتدایی، در زندگی روانی کودک نقش ایفا می‌کند، هنوز به عنوان مثال، زبان‌آوری کودک به مرتبه‌ای نرسیده است که پذیرای قاعده و قانون مشخص (دستور زبان) شده و متعاقب آن، ساختار فکری معینی را اقتضا کند.^(۱) کنش‌های زبانی این مرحله (کنش علامتی و کنش رمزی)، از مجراهایی چون رابطه قراردادی، دال و مدلولی و نیز رابطه محسوس دال و مدلولی، به کودک این امکان را می‌دهند آنچه را آرزو می‌کند یا در سر می‌پروراند، با روشی نسبتاً آسان و به دور از ریزه‌کاری‌های دستوری بیان کند.

وجه تسمیه «مرحله شهودی»، در نظر پیاژه، این است که علی‌رغم گسترش قوای ذهنی، کودک هنوز توانایی انجام عملیات عینی را ندارد و با مفاهیمی چون کمیت (مطابقت یک به یک)، بازگشت‌پذیری و نیز فهم و رعایت قاعده و قانون به معنی حقیقی آن، بیگانه است.

کودک در این مرحله، گرفتار بسیاری از خودمیان‌بینی‌های مستقیم (فضایی، زمانی، علی) و غیرمستقیم (جاندارپنداری، ساخته‌پنداری) است و هنوز از پس عملیات ردیف کردن و طبقه‌بندی

نظام‌وار بر نمی‌آید.

چنان که ملاحظه می‌کنیم، بیشتر دلایلی که در وجه تسمیه مرحله شهودی کودک ذکر شد، جزء خصوصیات شناختی دوره کودکی اندیشه بشری نیز محسوب می‌شود. از این میان، مخصوصاً خودمیان‌بینی، جاندار پنداری و ساخته پنداری هنوز در زبان شعر خودنمایی می‌کند. اگر کمی تأمل و حوصله به خرج دهیم و نگاهی به کتب علمی و فلسفی ادوار ما قبل سقراط بیندازیم، رگه‌های خود میان‌بینی‌های فضایی، زمانی و علی را به خوبی در نوشته‌های آنان خواهیم دید.

۳- غلبه احساس بر تفکر در انسان باستانی / غلبه احساس بر تفکر در کودک ۳-۱- شاید بی‌هیچ توضیحی بپذیریم که در انسان عصر باستان، از میان قوای چندگانه نفس، آنچه در حکمت قدیم، به اشرف قوا تعبیر می‌گردید (تعقل)، از رشد و بسط کمتری نسبت به قوای دیگر برخوردار بوده و در عوض، قوایی که بین حیوانات و انسان مشترکند و سیر تکاملی کوتاه‌تری دارند، از ابقدا شدت و حدت و یا کارایی بیشتری داشته است.

حکمای قدیم، برای هر یک از پدیده‌های نباتی، حیوانی و انسانی، نفس قایل می‌شدند؛ چرا که کل نظام طبیعت و هستی را زنده و دارای روح می‌پنداشتند. پس مراتب نفس، از پایین‌ترین آن‌ها یعنی «نفس نباتی» شروع می‌شد و به «نفس فلکی» که مربوط به سیارات و افلاک چندگانه بود،

۱. روان‌شناسی ژنتیک، دکتر محمود منصور، جلد اول، ص ۱۲۳

این مسئله، علی‌رغم سادگی‌اش، اولین بار توسط پیازده، به طور جدی و مشخص مطرح شد و به جهانیان اعلام گردید که «کودک، بزرگسالی در ابعاد کوچک نیست»، بلکه کودک، کودک است و بس!

می‌انجامید. اما در این سلسله مراتب، تفاوت‌های اساسی و ماهوی وجود داشت که به موجب برخی از این تفاوت‌ها و خصوصیات، تنها در نفوس مراتب بالاتر، از مبحث جاودانگی یا بقای بعد از مرگ سخن به میان می‌آمد.

حکمای باستان، بر این اعتبار بودند که نفوس فلکی، حیات ابدی و ازلی دارند و از آن‌جایی که مسیر حرکتشان دایره‌وار است، تنها به محرک اول (علت اولی) نیازمند هستند و پس از شروع حرکت، دیگر به نیرویی برای بقای حرکت دوار خود نیاز ندارند. کامل و مقدس پنداشتن دایره و برخی اعداد، از میراث سنت‌های فیثاغورثیان و مکاتب هم عصر آنان است.

به اعتقاد متفکران این نظام اندیشگی، نفس انسانی نیز شایستگی بقای پس از مرگ را دارد، اما از آن‌جایی که در انسان، برخی خصوصیات نباتی و حیوانی نیز وجود دارد، تنها بعد منحصر به فرد نفس انسانی، یعنی وجه عقلانی آن جاودانه خواهد ماند (البته آن‌ها برای عقل نیز مراتبی قایل می‌شدند؛ چنان‌که نظریه عقول دهگانه افلوپین، از مشهورترین نظریات مربوط به این موضوع است).

نتیجه حاصل از این مبحث، آن است که آن چه امروزه تحت عنوان حواس پنجگانه از آن یاد می‌شود، در حکمت قدیم، فصل مشترک انسان و حیوان به حساب می‌آمد. اما آیا این امر، بدین معنی است که حواس و امور محسوس، در اعصار نخستین حیات بشری، از اهمیت و ارزش پایینی برخوردار بوده‌اند؟ جواب کاملاً منفی است؛ چرا که اولاً تقدس بی‌حد و حصر عقل، تنها در دوران شکفتگی تمدن یونان مطرح شد و در ثانی، تمایز

بین احساس و ادراک و امور محسوس و معقول، تا قبل از رنسانس و ظهور تمدن جدید، هیچ‌گاه به شکلی که ما امروزه مدنظر داریم، مطرح نبوده است.

برای روشن شدن این مطلب، کافی است به مبحث کلیات در قرون وسطی، حقیقت مُثُل نزد افلاطون، نظریات دموکریتوس راجع به اتم (جزء لایتجزئی) و نظریه لوگوس نگاهی بیندازیم. به عنوان مثال، در نظریه لوگوس، چنان‌که ذکرش گذشت، «تعقل» چیزی جز گوش دادن به ندای لوگوس یا «هنر شنیدن» نبود. فارابی، در جایی می‌گوید: «انسان از آن جهت به ادراک کلیات نایل می‌آید که ادراک جزئیات می‌کند»^(۱) و افلوپین، بالاترین نوع معرفت را معرفت اشراقی می‌داند که به نوعی با نظریه لوگوس و «هنر شنیدن» و دریافت سخن از سرچشمه‌ای غیرانسانی، نزدیک است.

۲-۳- این مسئله در قیاس با قوای روانی کودک و دیررس بودن تعقل نسبت به دیگر توانایی‌ها، قابل تأمل و بررسی است. مطابق تحقیقات به عمل آمده در روان‌شناسی کودک، در دو سال اول زندگی و تا قبل از اکتساب زبان، مقوله تفکر به طور کلی منتفی است. به عبارتی «تفکر کودک، در آن دوره، همان عمل کردن اوست». اما پس از زبان‌آموزی نیز ابتدا تفکر شهودی و سپس، کاربرد نمادها و گسترش تصاویر ذهنی، میسر می‌گردد. تنها پس از سال‌ها بازی ذهنی و تخیلی و تمرین با محسوسات

۱. تاریخ فلسفه در جهان اسلام، خلیل‌البحر حنا الفاخوری، ترجمه عبدالحمید ابّتی، ص ۴۲۹.

منظور ماست، حقیقتی است که همچون گدازه‌های آتش، در زیر خاکستر این اغتشاشات خودنمایی می‌کند و آن، هسته درونی و میل ذاتی و خودجوش بشر برای دستیابی به «معرفت» است. از این دیدگاه، نه تنها آشفتگی‌های علوم در اعصار گذشته، کسل‌کننده و خستگی‌آور به نظر نمی‌رسد، بلکه میل بی‌پروای انسان آن روز برای دانستگی، علمی‌رغم فقدان امکانات مادی و دستاوردهای معرفت‌شناختی، قابل ستایش نیز خواهد بود. چرا که میل به دانستگی، مقدم بر دانش است و دریافت کلیت، قبل از امور جزئی، شکل‌گیری تخصص‌ها و مطالب تفصیلی میسر می‌گردد.

۴-۲- اگر از لحاظ معرفت‌شناختی، یک گام از «عالم معرفت» عقب‌نشینی کنیم و مانند امانوئل کانت، ابزار و لوازم دستیابی به معرفت را مورد نظر و تعمق قرار دهیم، به نکته‌ای ظریف و قابل توجه دست خواهیم یافت.

چنان‌که می‌دانیم، ابزار حصول به معرفت در علوم، حواس ما هستند. به نحوی که اگر به فرض مثال، در سیاره‌ای حس شنوایی وجود نداشته باشد، قاعدتاً علوم مرتبط با این حس، از قبیل شناخت اجزا و انواع صوت، تعیین واحد شنوایی و وسایلی چون شنوایی‌سنج و یا سمعک نیز وجود خارجی نخواهند داشت.

اکنون در ارتباط با قیاسی که می‌خواهیم انجام دهیم در مقابل درهم تنیدگی و کلیت علوم باستانی، مسئله حس‌آمیزی و یکپارچگی حواس کودک مطرح می‌شود. به اعتقاد کارشناسانی چون ورنر، «تجارب حسی از نظر تحول، ابتدایی‌اند و پیش از تفکیک حواس به ابعاد جداگانه، وجود دارند. با قبول این امر، مسئله جابه‌جایی حواس در کودک و پدیده‌هایی چون «شنیدن رنگ» نیز توجیه پیدا خواهند کرد». گفتنی است که تجارب بیناحسی، در هنرمندان نیز وجود دارد و اشخاصی مثل کاندینسکی، اعتراف کرده‌اند که «برای من حتی

(عملیات عینی)، می‌توان به طور جدی از «تفکر» یا هوش انتزاعی سخن گفت. حال اگر به یافته‌های روان‌شناسان رشد در زمینه شکل‌گیری و به کار افتادن حواس مراجعه کنیم، در خواهیم یافت که ارتباط کودک با جهان، در همان چندروز نخست، از طریق حس چشایی شروع شده، کم‌کم لامسه، بویایی، شنوایی و بینایی به ترتیب هم‌چون پنج منظر و دیدگاه متفاوت، پُرده از «بودش» عالم هستی و «هستنده»ها برمی‌دارند.

بنابراین در هر دو نوع «کودکی»، ابتدا از «عقل» و کارکردهای آن خبری نیست و استفاده از حواس، به نوعی در حکم «تعقل» به شمار می‌رود. اما با گذشت زمان، آنچه از آن تحت عنوان «اشرف قوا» یاد می‌شد، از راه می‌رسد و در زندگی آدمی تغییرات اساسی ایجاد می‌کند.

۴- عدم تمایز علوم در عهد باستان / حس‌آمیزی و اتحاد حواس در کودک

۴-۱- از آن‌جا که قدمت گسترش و انشعاب علوم و تخصص‌ها، از ریسانس و اواخر قرون وسطی عقب‌تر نمی‌رود، طبعاً در هزاره‌های گذشته، اوضاع علم و دانش و دنیای معرفت، با شکل و شمایل امروزش، تفاوت ماهوی و اساسی داشته است. به عنوان مثال، وقتی موضوعات فلسفه قدیم را از پیش نظر می‌گذرانیم، با عناوین و سرفصل‌هایی مواجه می‌شویم که به راستی شگفت‌انگیز می‌نماید. ارسطو، تنها در کتاب مابعدالطبیعه، مطالبی آورده است که امروز در چندین حوزه متفاوت و دگترین مختلف از آن‌ها بحث می‌شود. از آن جمله فیزیک، الهیات، نجوم، اخلاق، موسیقی و... را می‌توان نام برد. در آثار پیشینیان ارسطو و سده‌ها و هزاره‌های قبل از آن، اوضاع حتی آشفته‌تر از این بود و علوم، یا به عبارتی یافته‌های بشری، درهم تنیدگی، رابطه و تعامل بیشتری با یکدیگر داشتند.

اما آنچه از دل این مطلب برمی‌آید و مراد و

فرهنگ‌های باستانی، از این طریق مکتشف می‌گردد.

به عنوان مثال، وجود معنی «اجتماع» در لایه‌های زیرین اصطلاح «زبان حقیقی» یا لوگوس، مبین آن است که نزد آن‌ها زبان، مقام جمعیت است و همه چیز در زبان مقبول و متجلی می‌شود. در واقع، به تعبیر فرهنگ اسلامی، مقام جمعیت، همان مقام حق و احدیت است که هنوز ظهور و تجلی نیافته است. هراکلیتوس می‌گوید «حکمت و دانایی، گوش فرادادن به لوگوس است و هم صدا شدن با او که می‌گوید همه چیز یکی است». اگر با تعبیر اصحاب اتحاد وجودی و فلاسفه اسلامی آشنا باشیم، تصدیق خواهیم کرد که این مفهوم، چقدر با قاعده «بسیط الحقیقة کل الاشیاء لیس بشی منها»^(۳) نزدیک است.

در اندیشه یونانی، لوگوس یا جان جهان و یا به تعبیر دیگر «حقیقت»، در زبان ظهور می‌کند. به اعتقاد برخی، این معنا، همان «احدیت» در فرهنگ اسلامی و یا «کلمه» در فرهنگ مسیحیت است. چنان که می‌توان «لوگوس» را در عبارات ابتدای انجیل، به جای «کلمه» گذاشت: «در ابتدا کلمه (لوگوس) بود و کلمه (لوگوس) خدا بود.»^(۴)

با این مقدمه و تقریب ذهن به هسته معنایی «زبان حقیقی»، شاید بهتر بتوانیم به مفهوم «نامیدن» و شأن و مرتبه والای آن در حکمت باستان پی ببریم و در مواجهه با عبارت معروف هایدگر «زبان، خانه وجود است»، دیدگاه و عمق باستانی نهفته در پس پشت آن را لحاظ کنیم. آن گاه با ذهنی روشن، به سراغ افلاطون و حکمای

شکل‌های هندسی نیز دارای اصوات درونی و رابحه‌های غیرقابل وصفاند و رنگ در تابلوهای مشهور من، حس گرمی، سردی، تیزی و غیره را القا می‌کند. موسیقی ملایم، حواس ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آهنگ یک صدا، ممکن است طلایی، رنگ‌پریده، زیبا یا خشن، تیز یا نرم و سبک یا سنگین باشد.»^(۱)

کودکان نیز همچون هنرمندان، دنیا و محیط اطراف را به منزله تصویری زنده می‌نگرند؛ چرا که اساس دید و نظرگاه‌شان، «هوش فیزیونومی» و ادراکات بی‌ناحسی است. این طرز تفکر، به ویژه در سنین بین ۲ تا ۷ سالگی مشهود است. ولی به تدریج که کودک بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود، به تعبیر هایدگر، «جهان هم چون تصویر» بی‌روح نمود می‌یابد و طبیعت و پدیده‌های آن در نظرش به تصویر بی‌روح، ثابت و مرده‌ای تبدیل می‌شود که در قالب کهنه دیدگاه‌های منجمد، بر دیوار هستی خودنمایی می‌کند.

۵- شأن «نامیدن» در تفکر باستانی / فرایند «نامیدن» در روان‌شناسی کودک

«دنیا چنین و چنان است، فقط از این رو که به خود «می‌گویم» دنیا چنین و چنان است. اگر بتوانیم به توصیف دیگرگونه جهان دست پیدا کنیم، جهان دیگرگونه خواهد شد.»

دون خوان

۵-۱- اگر به فرهنگ اصطلاح‌شناسی پل ادوار نظر بیندازیم و در پی کالبد شکافی لغات و عبارات کلاسیک یونان باستان برآییم، به این نکته پی خواهیم برد که در عصر پونتیک، «لوگوس (logus) از ریشه Legin به دو معنا به کار می‌رفته است؛ یکی جمع کردن و اجتماع و دیگری سخن گفتن.»^(۲) چنان که اهل فن واقفند، شقوق معنایی اصطلاحات بنیادین قدما، بی‌دلیل و حکمت نیست و گاه، سرنخ‌های بسیار باارزشی راجع به لایه‌های زیرین افکار و عقاید و اسرار و رموز

۱. مقاله تفکر شهودی کودک، دکتر عبدالعظیم کربسی، پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، شماره ۱۰.
 ۲. فلسفه و فرهنگ، ارنست کاسیرر، مترجم بزرگ نادرزاده، فصلی مربوط به زبان.
 ۳. رجوع شود به کتاب فواعد فلسفه اسلامی، دکتر ابراهیم دینانی.
 ۴. جزوه درسی اصطلاح‌شناسی فلسفی، دکتر پازوکی.

ماهیت تفکر و دید کودک نسبت به عالم، واجد کیفیات و خصوصیات نابی است که بی‌اغراق، به ماهیت تفکر و دید انسان در عصر و زیست بوم «آشکارگی» پهلو می‌زند.

پیش از او برویم که معتقد بودند: «کلمه کلمه آن زبان (لوگوس)، واجد دلالت‌های حقیقی است.» در فرهنگ اسلامی، این مفهوم، چنین مطرح شده است که «همه موجودات، اسماء الله هستند و کلمه، حقیقت موجود به شمار می‌آید»^(۱) در مسیحیت، این اعتقاد وجود دارد که عیسی مسیح، مقام جامعیت اسما است.

افلاطون دربارهٔ شأن «نامیدن» می‌گوید: «هر کسی نمی‌تواند «اسم» بگذارد، بلکه تنها کسی که سیر دیالکتیکی را طی کرده و به کمال رسیده، شایسته این مقام است.»

«وقتی بزرگسال، یک شیء را به کلمه‌ای که کودک می‌شناسد، نام می‌برد، این کار به کودک علامت می‌دهد که شیء دارای خواصی است که کلمه به آن‌ها ربط یافته است. و این علامت، فعالیت جهت‌یابی کودک را دربارهٔ خواص شیء رهبری می‌کند؛ یعنی به او معنایی را که کلمه در بردارد، تفویض می‌کند. اگر چنین عملی به وقوع نپیوندد، رابطه جدید تشکیل نمی‌گردد.»^(۳) بنابراین، در نخستین وهله‌های اکتساب زبان، کلمه برای کودک فقط یک علامت محرک است که فعالیت جهت‌یابی وی را نسبت به اشیایی که توسط حواس خود ادراک می‌کند، سمت و سو می‌دهد و به او اجازه می‌دهد که به آن‌ها نزدیک شود، آن‌ها را به حیطه انسانی و عالم خویش فرا خواند و مهور به مَهر «آشنا» کند. از این طریق است که کودک می‌تواند گامی در جهت تسخیر و تسلط بر طبیعت برداشته، به نوعی، دست به آفرینش مجدد آن بزند.

ناگفته پیداست که عمل با کلمه، به معنی تعمیم

۲-۵- ممکن است با خود، این‌گونه بیندیشیم که این موضوع، یعنی مراتب و شئون نامیدن، تنها به اعصار بسیار گذشته و هم پهلو با اسطوره‌ها مربوط است و امروزه این امر، تغییر ماهوی یافته و در هیأت فعلی ساده، به امری در کنار دیگر امور زندگی تبدیل شده است. در این صورت، لازم است به نظریات روان‌شناسی بزرگ معاصر، لئون تی‌یف، راجع به چگونگی شکل‌گیری و کاربرد اسامی و موقعیت «نامیدن» در نظام روانی کودک مراجعه کنیم تا به اهمیت و عمق این فرایند، در روان‌شناسی معاصر واقف گردیم.

به عقیده لئون تی‌یف «تداعی یا همخوانی بین کلمه و شیء توسط بزرگسالان ایجاد می‌شود و از طریق زبان، به کودک به ارث می‌رسد. اما کلمه زمانی نقش اختصاصی خود را در برمی‌گیرد که اطرافیان، آن را به سایر چیزها نیز اطلاق کنند. آن وقت است که این کلمه، اشیای مختلف را برای کودک به هم نزدیک می‌کند و بین آن‌ها تجع عینی برقرار می‌سازد.»^(۲) اتفاقی که در این میان به وقوع

۱. همان.

۲. روان‌شناسی ژنتیک، دکتر منصور و دادستان، جلد دوم، مبحث لئون تی‌یف.

۳. همان.

«جهان به تصور کودک»، دیگرگونه و متفاوت با جهانی است که ما می‌شناسیم. کودک در عالمی سیر می‌کند که در آن حجاب‌های علمانی و نفسانی وجود ندارد.

۲. تنها کسی اهلیت زبان‌آوری دارد که از حکمت و هنر شنیدن و استماع سخن لوگوس بهره داشته باشد. (هراکلیتوس)

۳. انسان شایستگی ارتقا به مرتبه کلمة اللّٰهی و جامعیت اسما را دارد. معنای ضمنی که از دل این اصول و عبارات برمی‌آید، این است که به اعتقاد حکمای باستان، تنها راه درآویختن به آغوش شاهد مقصود، یعنی حقیقت عالم یا جان جهان، گوش دادن به سخن لوگوس است. به زعم آن‌ها انسان باید کلمه کلمه آن زبان را به گوش جان بشنود و گام به گام، به وسعت هستی شناختی خود بیفزاید.

۶-۲- اگر در پی وجه شبه مناسبی بین استماع سخن لوگوس و فرایند فراگیری اولین لغات در کودک باشیم، شاید بهترین مفهوم ممکن، «گسترش هستی شناختی» حاصل از شنیدن باشد.

به اعتبار تحقیقاتی که روان‌شناسان انجام داده‌اند، «کودک از حدود ۱۸ ماهگی، زبان به سخن می‌گشاید. این زبان‌آوری، در آغاز محدود به چند واژه می‌شود که به ترتیب سهولت یادگیری، ابتدا اسم، سپس فعل و در مراتب بعدی، قید و حروف ربط و اضافه قرار دارد.»^(۲)

واضح است که کودک تنها در تعامل با بزرگسالان، می‌تواند از زبان استفاده کند و تنها با استفاده از زبان، به گنجینه باارزش میراث گذشتگان دست می‌یابد و منحصرأ از این طریق است که به عالم انسانی راه یافته، همگام با «کودکی بشر»، دست به کار گسترش و بسط هستی شناختی عالم خویش می‌شود.

و تحلیل آن، در طرازی برتر است. افزون بر این، ادعان خواهیم داشت که این تحلیل عینی و حقیقی، نمی‌تواند تماماً توسط خود کودک انجام شود، بلکه ریشه‌های گسترده و عمیق این تحلیل، به چندین و چند نسل پیش و حتی ممکن است به انسان‌های نخستین برسد!

«اما جنبه دیگر فرایند نظام دوم علامت‌دهی (زبان)، این است که عمل با کلمه، منتهی به انترآع خصوصیات اشیا می‌گردد و در راستای همین عمل و به تدریج، هشیاری نسبت به خصوصیات واقعی شیء حاصل می‌شود. بنابراین، تداعی بین شیء و کلمه که به تعبیر لئون تی‌یف، نظام دوم علامت‌دهی (زبان) را تشکیل می‌دهد (و تنها مخصوص عالم انسانی است)، به کودک کمک می‌کند تا در تجارب نسل‌های گذشته شریک شود. روشن است که این امر، برای حیوان امکان‌پذیر نیست؛ چرا که حیوان، برای همیشه در حیطة نظام اول علامت‌دهی (شیء) محصور است و راهی در جهت ورود به طراز دوم علامت‌دهی یا انعکاس هشیاری و تنظیم و تبلور آن در شکل و تمایل مادی (زبان) ندارد.»^(۱) لذا حیطة «زبان‌آوری» تنها مخصوص آدمی، آن هم آدمیانی است که «اهل حکمت» و «هنر شنیدن» باشند و «نامیدن»، هم‌چنان به مثابه فرایندی خواهد بود که در طول تاریخ، فصل اشتراک لوگوس و انسان را به مفهوم عام، به نمایش خواهد گذاشت.

۶- تجلی لوگوس در عهد باستان / گسترش حوزه واژگان کودک

۶-۱- در میان مطالبی که راجع به «لوگوس» یا «زبان حقیقی» نقل کردیم، سه اصل کلی وجود دارد:

۱. زبان حقیقی، خانه وجود است. (هایدگر)

۱. روان‌شناسی ژنتیک، جلد دوم، مبحث لئون تی‌یف.

۲. روان‌شناسی رشد کودکی، دکتر حسن احدی.

بیش آمده باشد. البته بعدها، بارها و بارها این متون ترجمه‌ای، با زبان اصلی مطابقت داده شد و بسیاری از اشتباهات و سهل‌انگاری‌ها رفع گردید. با وجود این، هستند لغاتی که به دلیل قدمت ترجمه و حضور دیرینه در کتب اندیشمندان، از دسترس بازنگری و اصلاح دور مانده‌اند. از آن جمله، عبارت معروف ارسطو، در تعریف انسان است: «انسان، حیوان ناطق است.» مطابق توضیحاتی که بعدها اصلاح‌گران متون فلسفی داده‌اند، در این‌جا نطق (فصل انسان) معادل سخن گفتن نیست، بلکه به معنای تعقل و تفکری است که به صورت سخن گفتن نمود می‌یابد. چرا که ارسطو، در حقیقت، انسان را حیوان واجد «لوگون»^۱ معرفی کرده است.^(۲)

اگر به معنای ضمنی لوگوس، یعنی «سخن گفتن»، «اجتماع» و «عقل کلی»^(۳) توجه کنیم، علت اشتباه مذکور، روشن‌تر می‌گردد.

به اعتقاد ارسطو، انسانیت انسان، به ارتباطش با لوگوس برمی‌گردد. چنان که هراکلیتوس نیز در عبارت معروفش، افرادی را که اهل گوش سپاری و ارتباط با لوگوس نیستند، جزو چهارپایان به شمار آورده است.

نکته مهمی که از این مکاشفه و تفحص برمی‌آید، این است که در میان کلیه موجودات هستی، اعم از جماد و نبات و حیوان، تنها انسان، شایستگی و توانایی ارتباط با لوگوس را دارد. در واقع، تنها انسان می‌تواند دست به ابداع عالم مخصوص خویش بزند و به عالمی راه یابد که با عوالم موجودات دیگر، تفاوت ماهوی و کیفی داشته باشد. به عبارت دیگر، در نظام فلسفی حکمایی باستان، انسان تنها موجودی است که باید شخصاً

به واقع، دست‌یابی به زبان، برای کودک، اتفاق هستی‌شناختی بزرگی است و همچنان که با تولد از فضایی کوچک، یا به عرصه وسیع عالم خارج می‌گذارد، با یادگیری زبان نیز درهای بی‌نهایت عالم انسانی، به رویش گشوده می‌گردد. به جرأت می‌توان گفت که کیفیت عالم، با یادگیری زبان، نزد کودک دیگر گونه جلوه خواهد کرد. لئون تی‌یف، از این پدیده، تحت عنوان راه‌یابی به طراز دوم هشیاری یاد می‌کند و معتقد است که «عبور از محرک‌های نظام نخست علامت‌دهی (شیء) به محرک‌های نظام دوم (زبان)، فقط مکانیزم‌ها و قوانین تازه‌ای را جانشین پاره‌ای از مکانیزم‌ها و قوانین قبلی نمی‌کند، بلکه موجبات تغییر ساخت فعالیت آدمی را در ارتباط با هستی فراهم می‌آورد و او را به طراز برتر رهنمون می‌شود.

رهیابی به این طراز، نتیجه تحول خطی نیست، بلکه گذار به این طراز برتر، حاصل تغییر نوع رابطه بین انسان و دنیای عینی است.»^(۱)

۷- شایستگی منحصر به فرد انسان باستانی در رابطه با لوگوس / تصاحب کردن عالم انسانی توسط کودک

«فقط چیزی که انسان خودش تجربه کند و یقیناً به وجودش پی ببرد، «هست»»

هرمان یاکوبی

۱-۷- در ابتدای نهضت ترجمه (قرون ۳ و ۴

هجری)، هنگامی که مسلمانان، به تازگی با مکتوبات یونانی آشنا شده بودند، اکثر دانشمندان و عالمان مسلمان، زبان یونانی نمی‌دانستند. لذا به ناچار، در ترجمه این آثار، از بازرگانان و کسانی که به آن کشور رفت و آمد داشتند، کمک گرفتند و بدین ترتیب، برگردان کلمه به کلمه عبارات از یونانی به عربی و بازنویسی مجدد آن توسط اهل فن شروع شد. اما از آنجایی که فن ترجمه، از طرفی و دانش فلسفه از طرف دیگر، از تخصص‌های پیچیده به شمار می‌آیند، طبیعی است که اشتباهات و بدفهمی‌های زیادی در ترجمه متون فلسفه یونان

۱. روان‌شناسی ژنتیک، جلد دوم، مبحث لئون تی‌یف.

۲. logon

۳. تعریف ارسطو از انسان؛ Zoion logon echon

(انسان = حیوان واجد لوگون)

۴. رواقیون اصطلاح لوگوس را معادل «عقل کلی» می‌دانستند.

و به طور فعال، شرایطی فراهم آورد تا مورد پذیرش و راهیابی به عالم مخصوص به خویش، یعنی «عالم انسانی» گردد.

۷-۲- براساس تحقیقات لئون تی‌یف، نه تنها انسان باستانی، بلکه هر کودکی، چه در گذشته و چه در حال، باید فرایند راهیابی به عالم انسانی را پشت سر بگذارد. به عقیده او، دنیای واقعی انسان، دنیای تغییر شکل یافته بر اساس «فعالیت انسانی» است. یعنی (چنان که هایدگر، فیلسوف شهیر آلمانی نیز به صورت مشروح و با زبان مخصوص به خود، درباره «بودش» خاص انسانی یا «دازاین» سخن رانده و جایگاه انسان، در هستی و یا به عبارت دیگر، هستی در منظر انسانی را دیگر گونه جلوه داده است) اساساً عالم انسانی، یک محصول فرهنگی است. انسان باید تک‌تک اجزای عالم خویش را تصاحب کند. به دست آورد، بسازد و یا به عبارتی بیافریند. «یادگیری و رفتار هر جانور، متکی به تجربه فردی و تجربیات موروثی و ژنتیکی است. اما در انسان، طراز برتری نیز وجود دارد که عبارت است از تجربه تاریخی - اجتماعی گذشتگان که به بهترین وجه و کامل‌ترین شکل، از طریق زبان انتقال می‌یابد.»^(۱)

چند نکته مهم

چنان که گذشت، بین کودک و دوره کودکی تفکر بشری، شباهت‌هایی هر چند ظریف و اندک، زیبا و قابل تأمل وجود دارد. در این رهگذر، می‌توان به نکات و آموزه‌هایی اشاره کرد که هم برای معلمان و مربیان و هم نویسندگان ادبیات کودک، حائز اهمیت است:

۱. هنر، بدون اتکا به حکمت و معرفت، هیچ است.^(۳) قدما بر این اعتقاد بودند که هر هنری باید پایه و اساسی داشته و یا به عبارتی متکی به «حکمتی» باشد. این حکمت، در دوره کودکی تفکر بشر، استماع سخن لوگوس یا شهود و شنود ندای هستی بود.

«نیچه» درباره حکمت ادوار پیشامنتقی، عبارت «حکمت شادان» را به کار برده و گفته است: «بشر در آن دوره، هنوز گرفتار انبوه نظام‌های

لئون تی‌یف، تأکید می‌کند که در انجام کوچک‌ترین اعمال انسانی، از قبیل غذا خوردن با قاشق یا استفاده از چکش نیز سه عنصر متربی، متربی و آموزش نقش دارند. مثلاً برای این که چکش

لئون تی‌یف، تأکید می‌کند که در انجام کوچک‌ترین اعمال انسانی، از قبیل غذا خوردن با قاشق یا استفاده از چکش نیز سه عنصر متربی، متربی و آموزش نقش دارند. مثلاً برای این که چکش

لئون تی‌یف، تأکید می‌کند که در انجام کوچک‌ترین اعمال انسانی، از قبیل غذا خوردن با قاشق یا استفاده از چکش نیز سه عنصر متربی، متربی و آموزش نقش دارند. مثلاً برای این که چکش

لئون تی‌یف، تأکید می‌کند که در انجام کوچک‌ترین اعمال انسانی، از قبیل غذا خوردن با قاشق یا استفاده از چکش نیز سه عنصر متربی، متربی و آموزش نقش دارند. مثلاً برای این که چکش

۱. روان‌شناسی ژنتیک جلد دوم، مبحث لئون تی‌یف.
 ۲. عبارت از فرانسویس بیکن است.
 ۳. عبارت معروف قرون وسطائی.

فلسفی و حرف‌های خشک و مرزبندی‌ها و جمودها نشده بود. لذا هنوز چهره اندوهگین و غمناک معرفت جلوه نکرده بود. و غریزه به دست عقل، به مسلخ روانه نشده و روح زندگی و شادمانی و پایکوبی دیتوسیوسی^(۱) با حقیقت‌ها و نیکی‌ها و پاکی‌ها قرین بود.»

گویی این مسئله، دربارهٔ کودک امروزی نیز صادق است و حکمت حقیقی در سرزمین روان کودک (قبل از شکل‌گیری هوش انتزاعی و تفکر منطقی)، همان حکمت شادان است. لذا تنها هنری و ادبیاتی مورد توجه کودک قرار می‌گیرد (و به قول والون، در طراز علاقه اوست) که اولاً متکی به معرفت و حکمتی بوده و هیچ و پوچ نباشد و ثانیاً این حکمت، همان حکمت شادان باشد. بنابراین، تنها نویسندگانی در حوزهٔ ادبیات کودک موفق است که آگاهانه و با تلاش و جهد تام، باورهای مرسوم را درهم شکنند و از قید اندوه و «غم آدم بزرگ»‌ها رها شود و خودش را به مقام والا و عرفانی حکمت شادان برساند و تنها از این موضع، سیاه بر سپید براند.

۲. تعادل و تعامل «قلب و مغز» همیشه باید حفظ شود. انسان اولیه با قلب و احساس گشاده، خود را از جنس طبیعت می‌دانست و با زبان عمیق و پرراز و رمز حس‌های پنج‌گانه و شش‌گانه و شاید بیشتر^(۲)، با جان جهان و روح طبیعت سخن می‌گفت. در عین حال، بضاعت فکری‌اش بسیار اندک بود. موازنه بین این دو، به اعتقاد برخی، در عصر طلایی یونان (دورهٔ ظهور سقراط و افلاطون) و شکوفایی فلسفه و به اعتقاد بعضی دیگر، با ظهور ادیان توحیدی چون مسیحیت و اسلام، پدید آمد. سپس در ادامهٔ تحولات تاریخ تفکر و تمدن انسانی، کفهٔ تعقل بر احساس چربید و معادله به شکل معکوس درآمد و چنان که همه می‌دانیم، پدیدهٔ علم زدگی در اعصار جدید و ظهور مکانیکی چون خردباوری و «عقل - خدا - باوری» حاصل آن است.

کم‌ترین ماحصلی که ممکن است در اثر آگاهی از تحولات تاریخ اندیشه، دستگیرمان شود، اذعان به این نکته است که «اهمیت دورهٔ کودکی تاریخ اندیشه، اگر از دورهٔ بزرگسالی آن بیشتر نباشد، کمتر نیست!»

بنابراین، علی‌رغم همهٔ نایابوری‌ها و دیرباوری‌ها، بهتر است عبارت معروف پیازده را بپذیریم که «هر گونه تسریع در ورود کودک به اجتماع بزرگسال و بی‌توجهی به غنا و عمق دوره کودکی و برتر جلوه دادن رشد طولی، نتیجهٔ معکوس در پی خواهد داشت» و محروم کردن کودک از دورهٔ «استحسانی» و شناساوردن در احساسات کودکی، خیانت به حقوق طبیعی اوست. ۳. حفظ میراث کودکی لازم است! اگر به‌واقع، گذشته تاریخ و اندیشه بشری را کودکی تاریخ بشریت تلقی کنیم، خیلی طبیعی است به این نتیجه برسیم که جامعه بشری با علاقه و تمایل جدی، همیشه در صدد حفظ، نگهداری و انتقال ماترک کودکی خویش یعنی اسطوره‌ها، افسانه‌ها و فلسفهٔ باستان، به ادوار کنونی و حتی آینده‌های دورتر بوده است.

ندوین کتب اصطلاح‌شناسی، اسطوره‌شناسی و تحقیق و بررسی فلسفه و اندیشه‌های باستانی، حاکی از این است که بشر، علی‌رغم خرده‌گیری‌های علم‌زدگان، مکاتب خردباوری و آن‌هایی که معتقدند هر چیز قدیمی و کهنه، فاقد ارزش است، حاضر نیست به سادگی، از میراث کودکی‌اش دست بردارد و صرفاً به علوم جدید و دستاوردهای مدرنیته بسنده کند.

به اعتقاد برخی محققان، پیدایش فانتزی در ادبیات، واکنشی علیه خردباوری محض در دنیای جدید است. «فانتزی، هم‌چون افسانه‌های کهن، درونی‌ترین تجربه‌های انسانی را در قالبی نمادین و متجسم شده، در کنش‌ها و شخصیت‌های شگفت به نمایش می‌گذارد.» «فانتزی‌ها صدای آرزوهای

۱. از رب‌النوع‌های یونانی.

هر چند در دوره کودکی (خواه کودکی تاریخ اندیشه و خواه کودک خردسال) نیز وجود دارد، در کمترین حد خود است.

لذا از این نکته استفاده می‌کنیم و به «آدم بزرگ»ها هشدار می‌دهیم که «جهان به تصور کودک»، دیگر گونه و متفاوت با جهانی است که ما می‌شناسیم. کودک در عالمی سیر می‌کند که در آن حجاب‌های علمانی و نفسانی وجود ندارد.

کودک از هنر سهل و ممتنع ساده نگریستن بهره‌مند است. این مسئله، علی‌رغم سادگی‌اش، اولین بار توسط پیازده، به طور جدی و مشخص مطرح شد و به جهانیان اعلام گردید که «کودک، بزرگسالی در ابعاد کوچک نیست»، بلکه کودک، کودک است و بس!

شاید نیازی به گفتن نباشد که کودکان اعصار گذشته، در غیاب این عبارت ساده توتولوژی یا این‌همانی، چه رنج‌ها که کشیده‌اند و چه مصیبت‌ها که متحمل نشده‌اند.

اهتمام به پدیدارشناسی نگاه کودک، بدین معناست که در مواجهه و تعامل با کودک، چه در امر تشویق و تنبیه و چه در امر تربیت و تهیه محصولات فرهنگی، به مقتضیات معنوی او یا به عبارت دقیق‌تر، به خصوصیات پدیدارشناسی و هستی‌شناختی عالم نزد او توجه داشته باشیم و از دیکته قواعد بزرگسالانه، پیش از موعد دست برداریم و چنان که بسیار هم رایج است، در تعامل با کودک، دچار خودمیان‌بینی بزرگسالانه نشویم و این عبارت را از قول هلو سیوس، آویزه گوشمان کنیم که:

«درست است که ما بیشتر از کودکان می‌دانیم، اما معلوم نیست بهتر از آن‌ها بدانیم.»

۱. فانتزی در ادبیات کودک، محمد محمدی، نشر روزگار.

نهان انسانی است که در شکل واقع‌گرایانه به بیان نمی‌آید. همتای چندگونه تفکر است، از کهن‌ترین شکل‌های آن، چون توتیمسم و اسطوره‌ها تا پیشرفته‌ترین آن که در علوم و منطلق تجربی تبلور یافته‌اند. فانتزی‌ها بیانگر نیاز همیشگی انسان به برقراری رابطه با عواطف کهن - الگویی است؛ عواطفی که نهان‌ترین گرایش‌های انسانی، هم‌چون عشق و نفرت را شکل می‌دهند.^(۱)

جالب این که اولین فانتزی‌ها در بریتانیا، یعنی جامعه‌ای پیدا شد که پیش‌تاز تحول و راهگشای دنیای نو بود.

لذا به واسطه این قیاس و قرائن و شواهد موجود، بسیار حیاتی و ضروری است که کودک و دوره کودکی را واجد خصوصیات و کیفیات ناب و ارزشمندی بدانیم که نه تنها نیازی به تفسیر زودتر از موعد آن نیست، بلکه شایسته است با آگاهی و روشن‌مندی، برای حفظ، نگهداری و انتقال آن کیفیات به دوره بزرگسالی، جهد و تلاش کنیم.

۴. اهتمام به پدیدار شناسی نگاه کودک ضروری است، در قرن ۲۰، پدیدار شناسان بزرگی چون هوسرل، سعی کرده‌اند فرایند تحویل‌گرایی و تقلیل پدیدارها و اشیا را به موضوعات و «ابژه»های مورد بررسی، در علوم مختلف کشف کنند و از این طریق، راهی برای بازگشت به اصل، جوهر و خود هر پدیده باز یابند. بنا به عقیده پدیدارشناسان، امروزه کمتر پیش می‌آید که انسانی بدون عینک اطلاعات تخصصی و پیش زمینه‌های جهت یافته، توانایی نگاه کردن به یک درخت را داشته باشد. چرا که ما بیشتر، زیست‌شناس، شیمی‌دان، نجار، میوه‌فروش یا حتی نقاشی هستیم که به درخت می‌نگریم و نه یک «ببیننده» صرفاً! نگاه کردن از پشت عینک تخصص‌ها، باعث می‌شود خود «مشاهده شدنی»، در محضر «مشاهده کننده» قرار نگیرد. این معضل،